

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه
سال شانزدهم (۱۳۹۴)، شماره ۳۱

بررسی ساختاری طرح داستان فریدون بر اساس نظریه‌های ساختارگرایان*

امیر فتحی^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

دکتر سید کاظم موسوی

دانشیار دانشگاه شهرکرد

طیبه صابری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

چکیده:

نگاه ساختاری به آثار ادبی به سبب بررسی عناصر درون‌متنی و کشف الگوی پیوند آنها، زمینه‌های دریافت شایسته‌تر از ماهیت ادبیات را فراهم می‌آورد و با ارائه شگردهای خلق آثار برتر ادبی می‌تواند به گسترش الگوهای پردازش اثر ادبی کمک کند. گروهی از منتقدان ساختارگرا به فرم‌های روایی و بررسی عناصر داستان و قوانین ترکیب آنها پرداخته‌اند. از جمله «تزو تان تودوروف»، «کلود برمون» و «گریماس» با ابداع نظام‌های مبتنی بر نمایش شکل‌واره‌ای برای روایت، هر یک طرحی، بر پایه چگونگی روابط بین کوچک‌ترین واحدها، پیشنهاد می‌کنند. در پژوهش حاضر طرح داستان فریدون (از شاهنامه فردوسی) به عنوان یکی از اجزاء تشکیل‌دهنده آن، بر اساس الگوهای ساختارگرایان مزبور، بررسی و تحلیل شده است. هدف این پژوهش شناساندن هرچه بهتر نظریات تودوروف، برمون و گریماس و بررسی میزان انطباق داستانی از شاهنامه با پژوهش‌های آنان و تحلیل ساختار این داستان بر پایه آن نظریات است. روش تحقیق کتابخانه‌ای و تحلیلی است و نشان می‌دهد که ساختار روایی داستان فریدون با نظریات ساختارگرایان مورد بحث منطبق است.

واژگان کلیدی: داستان فریدون، ساختار روایت، طرح (پیرنگ)، نظریه ادبی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۹/۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۶/۳۰

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Amir-fathi@hotmail.com

مقدمه

درباره داستان فریدون تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، تحقیقی که دربردارنده جامع نظریات ساختارگرایان باشد و طرح داستان را با چند نظریه بررسی کند تاکنون صورت نگرفته است. منطبق بودن طرح داستان با همه نظریات مورد بحث، می‌تواند نشان‌دهنده اهمیت شاهنامه از جنبه‌ای باشد که کمتر مورد توجه بوده است و راهگشای پژوهش‌های بیشتر در زمینه داستان‌های شاهنامه از این دیدگاه باشد.

شاهنامه فردوسی، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که با سحر کلام و هنر داستان-پردازی، نیروی جوانمردی و درستکاری را در خواننده به وجود می‌آورد. بسیار به-جاست اگر بپذیریم که فردوسی پیش از سرایش اندیشمندانه شاهنامه، داستان‌ها و شخصیت‌ها را مورد ارزیابی قرار داده است. او اراده و قدرت انسانی را در بازوان پر قدرت پهلوانان و نیت‌های صادقانه آنها قرار داده و در عین حال از قضا و قدر و شکر ایزد پاک غافل نیست. داستان فریدون، یکی از بسترهای مهم این پیوند قدرت انسان و مشیت الهی است. و اینجاست که تلفیق مسائل مهم انسانی و فلسفی را که از اهداف فردوسی است می‌توان مشاهده کرد. (یغمایی، ۱۳۸۴، ص ۱۲؛ موسوی، ۱۳۸۷، ص ۱۲)

پیرنگ (Plot)، بیان رشته‌ای از حوادث بر اساس اصل علیت است و پی‌رفت^۱، یکی از واحدها یا اجزایی است که متن روایی را شکل می‌دهد. پیرنگ این داستان، ساده و متشکل از دو پی‌رفت است که در آن همه حوادث برای شخصیت فریدون به وجود می‌آید و کنش و واکنش‌های اوست که روایت را پیش می‌برد و پیرنگ را شکل می‌دهد. حوادث در این داستان ساده و در عین حال عمیق و تأثیرگذار است و متناسب با شخصیت داستان طراحی شده است. در این داستان ابتدا وضعیت متعادل برقرار است و کنش شخصیت‌ها باعث برهم خوردن این تعادل می‌شود. پس از پشت سر گذاشتن حوادث، وضعیت پایدار تازه‌ای شکل می‌گیرد و سرنوشت شخصیت (در صورت پیروزی یا شکست) مشخص می‌شود. در این داستان، فریدون گیرنده یا دریافت‌گر است و فرستنده وی، احساس درونی یا باطنی او در پی کین‌خواهی ایرج

است. هم‌چنین در این داستان تقابل زندگی با مرگ از نوع تقابل متناقض و زندگی ایرج با زندگی سلم و تور از نوع تقابل تضاد و رابطه آن‌دو از نوع رابطه مخالفی است.

روایت‌شناسی و ساختارگرایی

امروزه کمتر نقدی را می‌توان یافت که از کارکردهای ساختاری بی‌بهره باشد. پیشرفت‌های نقد ادبی معاصر، منجر به ایجاد مکتب ساختارگرایی با الهام از نظریات زبان‌شناسانه «فردینان دو سوسور» گردید و بعد از آن پسا ساختارگرایان با تکیه بر ساخت‌شکنی، در جریان انتقادهایی به ساختارگرایان، مبانی اندیشه و روش کار خودشان را شکل دادند. تحلیل ساختاری به‌ویژه بر آثار روایی یکی از شگفت‌ترین دستاوردهای نقد ادبی معاصر است. اصطلاح «روایت‌شناسی»^۲ نخستین‌بار توسط تزوتان تودوروف (Tzvetan Todorof)، زبان‌شناس و روایت‌شناس بلغاری مقیم فرانسه به‌کار برده شد و در واقع باید او را مبدع این اصطلاح دانست. او این اصطلاح را در کتاب «بوطیقای» خود پیشنهاد کرد و ژرارنت (Gerard Genette) در سال ۱۹۸۳ در مقاله «سخن تازه‌ی روایت داستانی» آن‌را به‌عنوان مطالعه و مراعات ساختارهای روایت داستانی تعریف کرد. (سید حسینی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵۹)

مکاریک در کتاب «راهنمای نظریه ادبی معاصر» روایت‌شناسی را این‌گونه تعریف می‌کند: «روایت‌شناسی، مجموعه‌ای از احکام کلی درباره‌ی ژانرهای روایی، نظام حاکم بر روایت و ساختار پیرنگ است». (مکاریک، ۱۳۸۴، ص ۲۵)

ساختارگرایی نظریه‌ای است که به شناخت، مطالعه و بررسی پدیده‌ها بر اساس قواعد و الگوهایی که ساختار بنیادی آنها را به‌وجود آورده‌اند، می‌پردازد. این شیوه رشته‌های علمی گوناگون و پدیده‌های موجود در آنها را همچون مجموعه‌هایی متشکل از عناصر به‌هم‌پیوسته می‌داند. «ویژگی این روش در آن است که پژوهشگران، پدیده‌های مختلف علم خود را به‌طور مستقل و جداگانه از یکدیگر مورد مطالعه قرار نمی‌دهند، بلکه همواره می‌کوشند هر پدیده را در ارتباط با مجموعه پدیده‌هایی که جزئی از آنها

است، بررسی کنند». (کریستف بالایی؛ میشل کویی پرس، ۱۳۷۸، ص ۲۶۷) در واقع ساختار-گرایان در پی یافتن ساختارهایی منسجم در سطح جهانی بر انواع مختلف روایت هستند به نحوی که قابلیت اعمال بر روی گونه‌های متفاوت روایی را داشته باشند.

شاید بتوان روایت را ساده‌ترین و عام‌ترین بیان متنی دانست که قصه‌ای را بیان می‌کند و دارای راوی است. اسکولز و کلاگ در کتاب «ماهیت روایت»، روایت را این گونه تعریف می‌کند: «کلیه متون ادبی را که دارای دو خصوصیت وجود قصه و حضور قصه‌گو است، می‌توان یک متن روایی دانست». (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۳۶)

در میان مکاتب ادبی گوناگون، مکتب ساختارگرایی بیشترین توجه خود را به روایت معطوف کرده و در این باره به پژوهش‌های گسترده‌ای دست زده است.

اولین بار شکل‌گرایان روس، دو بخش روایت را از یکدیگر متمایز کردند و هر روایت را متشکل از دو سطح دانستند: داستان و پیرنگ. بنابر عقیده آنان داستان رشته‌ای از رخدادها است که بر اساس توالی زمانی به هم می‌پیوندند و پیرنگ بازآرایی هنری رخدادها در متن روایی است. (مکاریک، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱؛ اخوت، ۱۳۷۱، ص ۱۵) تحقیقات و بررسی‌های این دسته از پژوهشگران در زمینه روایت، نقش بسزایی در شکل‌گیری و تکامل نظریه روایت‌شناسی بر عهده داشته است.

دسته دیگر از نظریاتی که ساختارگرایان درباره روایت ارائه داده‌اند، تا حدودی با قواعد دستور زبانی ارتباط دارد. در واقع این نظریه روایتی ساختارگرا «از پاره‌ای قیاس-های زبانی مقدماتی آغاز می‌شود و نحوه مدل اساسی قوانین روایتی است». (سلدن، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵) هدف روایت‌شناسی ساختارگرا یافتن الگوهای جهانی مشمول و فراگیر، برای بررسی انواع مختلف روایت از حیث ساختار است و باتلاش پژوهشگران برجسته-ای چون ولادیمیر پراپ، گریماس، ژرارژنت، تزوتان تودوروف، کلودبرمون و ... تا حدودی به این مهم دست یافته است.

واحدهای روایی و انواع آن از نظر روایت‌شناسان

طرح، یکی از اساسی‌ترین عناصر روایت و مهمترین جزئی است که در تحلیل - های ساختارگرایان در زمینه انواع متون روایی به آن پرداخته می‌شود. «داستان، توالی زمانی حوادث و طرح، نقل حوادث با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلول است». (فورستر، ۱۳۸۴، ص ۱۱۸) با این پیش‌فرض، طرح، اساس و پایه روایت را به وجود می‌آورد؛ زیرا سببیت زمانی و روابط علت و معلول میان وقایع همچون ریسمانی ناپیدا وقایع داستان را به هم پیوند می‌زند. (مستور، ۱۳۸۷، ص ۱۴؛ داد، ۱۳۸۳، ص ۲۷۴)

در این مبحث انواع واحدهایی که یک متن روایی را تشکیل می‌دهند، بررسی می‌شود. منظور از واحد روایی، عنصری است که در به‌وجود آمدن یک روایت نقش دارد و به کمک عناصر دیگر، روایت اثر را شکل می‌دهد. این عنصر ممکن است یک کلمه، یک و یا چندین جمله باشد. متن روایی به عناصر مختلفی تجزیه می‌شود که به هرکدام از این اجزا یک واحد روایی گفته می‌شود. در میان ساختارگرایان الکساندر وسلوفسکی برای نخستین بار کوچکترین واحد روایی را پایه‌گذاری کرد. وی این واحد را بن‌مایه نامید و آن را این‌گونه تعریف کرد: «بن‌مایه ساده‌ترین واحد روایی است که به شیوه‌ای تخیلی به پرسش‌های گوناگون ذهنیت بدوی یا پرسش‌های مربوط به آداب و رسوم پاسخ می‌دهد». (تودوروف، ۱۳۸۲، ص ۸۶) پراپ به‌منظور جبران کاستی‌ها و نقایص این اعتقاد، معیار ثابت و متغیر را مطرح کرد. بنابر عقیده وی عنصری که در روایات و قصه‌های گوناگون ثابت است و تغییر نمی‌کند، عنصر اصلی است و واحد یا پایه نام دارد؛ پراپ نام نقش ویژه را برای این عنصر ثابت معرفی می‌کند. هر چند افراد و شخصیت‌های روایت گوناگون و حرفه و کنش‌های آنان متنوع است، اما نقش ویژه ایشان ثابت و محدود است. (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵)

واحد روایی بزرگتر از گزاره، پی‌رفت نام دارد که هرکدام از آنها از چندین گزاره تشکیل می‌شوند. گزاره‌های آغازین هر پی‌رفت، موقعیت پایدار را شرح می‌دهند، آنگاه نیرویی این پایداری را بر هم می‌زند؛ اما در این میان باز هم وضعیتی متعادل برقرار

می‌شود. معمولاً دومین موقعیت پایدار در آخرین گزاره یک پی‌رفت جای می‌گیرد. بنابراین هر متن روایی (روایت) از چندین پی‌رفت تشکیل شده است و هر پی‌رفت از تعدادی گزاره که نخستین گزاره همواره توصیف یک حالت پایدار را در بر دارد و هر گزاره به اجزای کوچکتری قابل تجزیه است.

چکیده داستان پادشاهی فریدون

در زمان پادشاهی فریدون امنیت و آرامش سراسر کشور را فرا می‌گیرد و مردم در شادکامی و کار و کوشش زندگی می‌کنند. فریدون سه پسر به نام‌های تور، سلم و ایرج داشت. سپس با راهنمایی جندل (یکی از نامداران لشکرش) دختران شاه یمن را به زنی برای آنها می‌گیرد و ممالک خود را بر سه قسمت می‌کند. توران و چین را به تور، خاور و روم را به سلم و ایران و یمن را به ایرج می‌دهد. چون فریدون پیر می‌شود، سلم از آنچه پدر به او داده بود، اظهارناخشنودی می‌کند و بدخواه پدر و برادرش ایرج می‌شود. به تور نامه می‌نویسد و از عدل پدر شکوه می‌کند که ایران و یمن را که سرزمین‌های پر نعمت و آبادان بودند به ایرج که پسر کوچک‌تر بود، داد و در این بخشش بر من و تو ستم رفته است. پس آن دو بدخواه با یکدیگر هم‌داستان می‌شوند و پیکی را نزد فریدون می‌فرستند که اگر دل ما را به عدل خرسند نکنی، لشکرکشی خواهیم کرد و از ایرج و کشورش دمار برخواهیم آورد. فریدون ایرج را از پیغام برادران آگاه می‌کند و از او می‌خواهد که آماده نبرد شود؛ اما ایرج که بستر همگان را خاک و بالین آنها را خشت می‌داند برای صلح‌جویی نزد برادران می‌رود. سرانجام پس از آمدن ایرج نزد آنان و گفت‌وگویی که میان آنان پدید می‌آید، مهرجویی ایرج در دل تور کارگر نمی‌شود و با خنجری زهرآلود پهلوی ایرج را می‌درد و سر او را می‌برد و نزد پدر می‌فرستد. فریدون که چشم به راه بازگشت ایرج دوخته بود، با دیدن سر فرزند بی‌هوش می‌شود و اینقدر گریه می‌کند که چشمانش تاریک می‌شود. چون روزگاری می‌گذرد فریدون متوجه می‌شود که یکی از کنیزان ایرج به نام ماه آفرید از او باردار

است؛ دلش آرام می شود به اینکه چون بزرگ شود، کین پدر را خواهد گرفت. هنگامی که زمان زادن فرا می رسد دختری از ماه آفرید به دنیا می آید. او را به ناز می پرورند چون بزرگ می شود، فریدون او را همسر پشنگ می کند و پس از سالی پسری به دنیا می آورد. فریدون دلشاد می شود و خداوند را ستایش می کند و تیرگی دیدگانش زدوده می شود. نام او را منوچهر می گذارد. چون سلم و تور از بالیدگی و پهلوانی سپاهان منوچهر آگاه می شوند، پیکی نزد پدر می فرستند و از او می خواهند که منوچهر را نزد آنان فرستد تا کمر به خدمت او ببندند. فریدون خطاب به آنها می گوید: اکنون که ایرج را به خواری کشته‌اید به نابودی منوچهر کمر بسته‌اید. از آن درخت که کندید شاخی رسته است، آماده پیکار باشید. سلم و تور آماده پیکار می شوند و لشکر به ایران می کشند. منوچهر نیز آماده نبرد می شود و با آنها پیکار می کند. روز به نبرد می گذرد و چون تور شبیخون می زند منوچهر آماده کارزار، با او روبه‌رو می شود و نیزه‌ای بر پشت او می زند و سرش را از تن جدا می کند و نزد فریدون می فرستد. چون خبر مرگ تور به سلم می رسد نگران می شود و می اندیشد که به بارویی که پشت سر سپاهانش است پناه ببرد. قارون از اندیشه‌اش آگاه می شود و با نقشه‌ای زیرکانه آنجا را ویران می کند. چون سلم نزدیک قلعه می رسد و آنجا را ویران می بیند سپاهیان منوچهر بر لشکرش حمله می برند و ایرج تیغی بر گردن سلم می زند و تنش را دو نیم می کند و سر او را نزد فریدون می فرستد؛ سپس سپاهیان سلم از منوچهر زینهار می خواهند و چون زینهار می یابند غریو شادی از همگان بر می آید. آنگاه منوچهر راه ایران را در پیش می گیرد و وارد کاخ می شود و فریدون خداوند را نیایش می کند. دیری نمی گذرد که فریدون پادشاهی را به منوچهر می دهد و می میرد. آنگاه منوچهر او را در دخمه‌ای می گذارد و در آن را می بندد. (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۹۲-۶۹)

روایت‌شناسان و دیدگاه‌های آنان

ولادیمیر پراپ (Vladimir Propp)

نخستین روایت‌شناسی که در حوزه ساختارگرایی در بررسی انواع مختلف روایت، طرحی فراگیر ارائه داد، ولادیمیر پراپ بود. مهمترین اثر او در این زمینه «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» است. تحقیقات و پژوهش‌های پراپ درباره قصه‌های عامیانه روس یکی از مهمترین پژوهش‌های ساختارگرایانه درباره داستان است که الگوی کار بسیاری از ساختارگرایان از جمله گریماس قرار گرفت. ولادیمیر پراپ سی و یک نقش ویژه و هفت حوزه عملیات برای نقش‌های قصه در نظر گرفت که بعداً گریماس به تکمیل نظریه او پرداخت. (پراپ، ۱۳۶۸، ص ۱۶۲)

تزوتان تودوروف (Tzvetan Todorov)

تزوتان تودوروف معتقد است «کلیه قواعد نحوی زبان در هیئت‌ی روایتی بازگو می‌شوند. وی واحد کمینه روایت را قضیه (Proposition) می‌داند و پس از تأیید واحد کمینه (قضیه)، دو سطح عالی‌تر آراء خود را نیز توصیف می‌کند: سلسله (Sequence) و متن (Text). بنابر اعتقاد وی گروهی از قضایا، سلسله را به وجود می‌آورند و سلسله پایه‌ای از پنج قضیه تشکیل می‌شود که ناظر بر توصیف وضعیت معینی است که درهم ریخته و دوباره به شکلی تغییر یافته، سامان گرفته است.

از اینرو این پنج قضیه را می‌توان به شرح زیر مشخص کرد:

۱. تعادل؛ برای مثال صلح.

۲. قهر (۱)؛ هجوم دشمن.

۳. از میان رفتن تعادل؛ جنگ.

۴. قهر (۲)؛ شکست دشمن.

۵. تعادل (۲)؛ صلح و شرایط جدید. (سلدن، ۱۳۷۲، صص ۱۱۱-۱۱۰)

تودوروف کوچک‌ترین واحد روایی را گزاره می‌نامد و توضیح می‌دهد گزاره‌ها

دو نوع هستند:

الف) گزاره‌های وصفی که از ترکیب شخصیت و وصف شکل می‌گیرند.
ب) گزاره‌های فعلی که از ترکیب شخصیت و کنش ایجاد می‌شوند. (تایس، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶۸)

پس از این تودوروف نتیجه می‌گیرد در هر روایت دو نوع اپیزود^۳ هست: یکی اپیزود وضعیت که موقعیت متعادل اولیه و موقعیت متعادل تازه‌ای را تشریح می‌کند که در انتهای روایت ایجاد می‌شود و دیگر اپیزودگذار که حالت متعادل را بر هم می‌زند. «بنابراین در یک روایت دو نوع اپیزود وجود دارد: اپیزودهایی که حالتی (متعادل یا نامتعادل) را توصیف می‌کند و اپیزودهایی که توصیف‌کننده گذار از یک حالت به حالتی دیگر است». (تودوروف، ۱۳۸۲، ص ۹۱)

همچنین وی معتقد است هنگامی که روایتی شامل چندین پی‌رفت باشد، این پی‌رفت‌ها می‌تواند به سه شکل در روایت ترکیب شود:

۱. درونه‌گیری: در این روش به جای یکی از پنج قضیه سلسله اصلی، یک سلسله کامل دیگر قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر یک سلسله کامل فرعی در دل پی‌رفت اصلی قرار می‌گیرد. رابطه‌ای که میان این پی‌رفت‌ها وجود دارد، می‌تواند رابطه توصیف استدلالی یا جدلی، رابطه تقابل و یا تأخیرانداز باشد.

۲- زنجیره‌سازی: در زنجیره‌سازی، سلسله‌ها مانند حلقه‌های یک زنجیر به طور متوالی از پس یکدیگر قرار می‌گیرند. یک سلسله به طور کامل ذکر می‌شود و سپس سلسله دیگر می‌آید.

۳- تناوب: طبق این روش، قضایای چندین سلسله در هم تنیده می‌شود؛ گاه گزاره یا قضیه‌ای از سلسله یا پی‌رفت اول می‌آید و گاه گزاره‌ای از سلسله دیگر. (تودوروف، صص ۹۴-۹۳)

تحلیل ساختاری داستان فریدون بر اساس نظریه تزوتان تودوروف

بر اساس نظریه تودوروف، داستان فریدون از دو سلسله متوالی تشکیل شده است که در زیر به بررسی این سلسله‌ها پرداخته می‌شود:

سلسله اول

۱. تعادل آغازین؛ در زمان پادشاهی فریدون امنیت و آرامش سراسر کشور را فرا می‌گیرد؛ «زمانه بی اندوه گشت از بدی / گرفتند هر کس ره ایزدی؛ دل از داوری‌ها بپرداختند / به آیین یکی جشن نو ساختند» (فردوسی، ۱۳۹۰، ص ۶۹)

۲. قهر ۱: فریدون ممالک خود را بر سه قسمت می‌کند. توران و چین را به تور، روم و خاور را به سلم و ایران و یمن را به ایرج می‌دهد. این تقسیم‌بندی باعث می‌شود که سلم اظهار نارضایتی کند و نامه‌ای به تور بنویسد و از بی‌عدالتی فریدون شکایت کند. آنگاه آنها به ناعدلانه بودن این تقسیم هم‌داستان می‌شوند و پیکری نزد فریدون می‌فرستند که اگر عدل را رعایت نکنی لشکرکشی خواهیم کرد و دمار از ایرج و کشور ایران بر خواهیم آورد.

«نهفته چو بیرون کشید از نهان / به سه بخش کرد آفریدون جهان؛ یکی روم و خاور، دگر ترک و چین / سوم دشت گردان و ایران زمین؛ نخستین به سلم اندرون بنگرید / همی روم و خاور مر او را سزید... دگر تور را داد توران زمین / ورا کرد سالار ترکان و چین... پس آنگه نیابت به ایرج رسید / مر او را پدر شهر ایران گزید... بجنبید مر سلم را دل ز جای / دگرگونه تر شد به آیین و رای... نبودش پسندیده بخش پدر / که دادش به کهتر پسر تخت زر... فرستاد نزد برادر پیام / که جاوید زی، خرم و شادکام... بدین بخشش اندر مرا پای نیست / به مغز پدرت اندرون رای نیست... چو این راز بشنید تور دلیر / برآشفت برگاه چون تند شیر... تو را با من اکنون بدین گفت و گوی / باید به روی اند آورد روی... گزیدند پس موبدی تیر ویر / سخنگوی و بینادل و یادگیر... نجستی جزاز کژی و کاستی / نکردی به بخش اندرون راستی... اگر تاج از آن تارک بی‌بها / شود دور یابد جهان زورها... و گرنه سواران ترکان و چین / هم از روم

گردان جوینده کین؛ فراز آورم لشکری گرز دار/ از ایران و ایرج برآرم دمار». (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۸۳-۸۰)

۳. از بین رفتن تعادل: فریدون پیغام برادران را به ایرج می‌رساند و از او می‌خواهد که آمادهٔ پیکار شود. اما ایرج برای صلح‌جویی نزد برادران می‌رود تا کین را از دل آنها بزدايد. پس از گفت و گویی که بین آنها صورت می‌گیرد، تور از سخنان ایرج به خشم می‌آید و کرسی‌ای را که بر آن نشسته بود، بر سر ایرج می‌زند و خنجر برای کشتن او بیرون می‌کشد؛ «ورا گفت کان دو پسر جنگجوی/ ز خاور سوی ما نهادند روی... گرت سر به کار است بپسیج کار/ در گنج بگشای و بر بند بار... چنین داد پاسخ که ای شهریار/ نگه کن بدین گردش روزگار؛ که چون باد بر ما همی بگذرد/ خردمند مردم چرا غم خورد... نباید مرا تاج و تخت و کلاه/ شوم پیش ایشان دوان، بی سپاه... دل کینه ورشان به دین آورم/ سزاوار تر ز آنکه کین آورم... چو تنگ اندر آمد به نزدیکشان/ نبود آگه از رای تاریکشان... دو پرخاشجو با یکی نیکخوی/ گرفتند پرشش نه بر آرزوی... نیامدش (تور) گفتار ایرج پسند/ نبود راستی نزد او ارجمند... یکایک بر آمد ز جای نشست/ گرفت آن گران کرسی زر بدست؛ بزد بر سر خسرو تا جدار/ از او خواست ایرج به جان زینهار». (همان، صص ۸۹-۸۵)

۴. قهر ۲: تور با خنجری زهرآلود ایرج را می‌کشد و سرش را برای پدر می‌فرستد؛ «یکی خنجر از موزه بیرون کشید/ سراپای او چادر خون کشید؛ بدان تیر زهرآبگون خنجرش/ همی کرد چاک آن کیانی برش... سر تاج ور ز آن تن پیلوار/ به خنجر جدا کرد و برگشت کار». (همان، ص ۹۰)

۵. تعادل ۲: با کشته شدن ایرج شرایط جدید به وجود می‌آید. تور و سلم به کشورهايشان می‌روند و فریدون و سپاهیان به سوگ ایرج می‌نشینند.

«برفتند باز آن دو بیداد شوم/ یکی سوی چین و یکی سوی روم... بر این گونه بگریست چندان به زار/ همی تا گیا رستش اندر کنار... سراسر همه کشورش مرد و

زن/ به هر جای کرده یکی انجمن... همه جامه کرده کبود و سیاه/ نشسته به اندوه در سوگ شاه». (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۹۲-۹۰)

سلسله دوم

۱. تعادل: جنگی وجود ندارد و وضعیّت متعادل است.

۲. قهر ۱: پس از مدتی فریدون متوجه می‌شود که یکی از کنیزان ایرج از او باردار است؛ بنابراین امیدوار به گرفتن انتقام می‌شود. وقتی هنگام زادن فرا می‌رسد ماه آفرید دختری به دنیا می‌آورد. او را با ناز می‌پرورند و چون بزرگ می‌شود فریدون او را به همسری پیشنهاد می‌دهد. سالی نمی‌گذرد که از این پیوند پسری به دنیا می‌آید و فریدون نام او را منوچهر می‌گذارد. پس از روزگاری، سلم و تور از پهلوانی و بالیدگی منوچهر آگاه می‌شوند. پیکری نزد فریدون می‌فرستند و پوزش می‌خواهند به آنچه در گذشته انجام داده‌اند. فریدون پشیمانی آنها را بیهوده می‌داند و از آنان می‌خواهد که آماده پیکار شوند. چون سلم و تور اوضاع را بدین گونه می‌بینند چاره‌ای جز پیکار برای خود نمی‌یابند. بنابراین به سوی ایران لشکر می‌کشند.

«برآمد بر این نیز یک چند گاه/ شبستان ایرج نگه کرد شاه؛ یکی خوبچهر پرستنده دید/ کجا نام او بود ماه آفرید؛ که ایرج بر او مهر بسیار داشت/ قضا را کنیزک از او برداشت...، چو هنگام زادن آمد پدید/ یکی دختر آمد ز ماه آفرید، جهانی گرفتند پروردنش/ بر آمد به ناز و بزرگی تنش...، چو بر جست و آمدش هنگام شوی/ چو پروین شدش روی و چون قیر موی؛ نیا نامزد کرد شویش پشنگ/ بدو داد و چندی برآمد درنگ...، یکی پور زاد آن هنرمند ماه / چگونه سزاوار تخت و کلاه...، هنرها که بد پادشاه را به کار/ بیاموختش نامور شهریار...، به سلم و به تور آمد این آگهی/ که شد روشن آن تخت شاهنشهی...، نشستند هر دو پر اندیشگان/ شده تیره روز جهان پیشگان...، اگر پادشا را سر از کین ما/ شود پاک روشن شود دین ما...، ز کردار بد پوزش آراستن/ منوچهر را نزد خود خواستن...، نینند رویش مگر با سپاه/ ز پولاد بر سر نهاده کلاه...، دو مرد جفا پیشه را دل ز درد/ بیچید و شد رویشان لاژورد...، ز

لشکر سواران برون تاختند/ ز چین و ز خاور سپه ساختند... سپه چون به نزدیک ایران کشید/ همانگه خبر بآفریدون رسید». (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۹۶-۹۲)

۳. از بین رفتن تعادل: منوچهر آماده نبرد می شود و دو سپاه به جنگ می پردازند و چون سپاهیان سلم و تور در روز توفیق چندانی نمی یابند و چیرگی را با منوچهر می بینند، به شبیخون روی می آورند. منوچهر از قصد آنان آگاه می شود و آماده مقابله با شبیخون می شود.

«منوچهر با قارن رزم زن/ برون آمد از بیشه نارون... رده برکشیدند هر دو سپاه/ منوچهر با سرو در قلبگاه... برفتند از جای یکسر چو کوه/ دماده بر آمد ز هر دو گروه... همه چیرگی با منوچهر بود/ کز او مغز گیتی پر از مهر بود... دو بیداد گر لشکر آراستند/ شبیخون همی بارزو خواستند... شنیده به پیش منوچهر شاه/ بگفتند تا برنشانند سپاه». (همان، صص ۱۰۳-۱۰۱)

۴. قهر ۲: چون تور شبیخون می زند، منوچهر سر از کمینگاه بیرون می آورد و او را غافلگیر می کند. تور می گریزد؛ منوچهر در پی او می رود و نیزه ای بر پشت او می زند و او را بر زمین می زند و سر او را جدا می کند. سپس قارن برای اینکه سلم به آلان دژ پناه نبرد برای ویران کردن آنجا می رود. در غیاب قارن کاکوی به نبرد با منوچهر می پردازد و چون او کشته می شود، پشت سلم می شکند و می گریزد، منوچهر در پی او اسب می تازد و تیغی بر سر و گردنش می زند و او را دو نیم می کند و بدین گونه سپاه دشمن شکست می خورد.

«چو شب تیره شد تور با صد هزار/ بیامد کمر بسته کارزار... برآورد شاه از کمینگاه سر/ نبود تور را از دو رویه گذر؛ عنان را بیچید و برگاشت روی/ برآمد ز لشکر یکی های و هوی؛ دمان از پس اندر منوچهر شاه/ رسید اندر آن نامور کینه خواه؛ یکی نیزه انداخت بر پشت او/ نگوئسار شد خنجر از مشت او... سرش را همانگه ز تن باز کرد/ دد و دام را از تنش، ساز کرد... همی این سخن قارن اندیشه کرد/ که: گر سلم پیچید روی از نبرد؛ الانی دژش باشد آرامگاه/ سزد گر، بر او بر، بگیریم راه... در

حصن بگرفت و اندر نهاد/ سران را از خون بر سر افسر نهاد...، چو خورشید بر تیغ گنبد کشید/ نه آیین دژ بد نه دژبان پدید...، یکی تاختن کرد با صد هزار (کاکوی)/ سواران گردن کش نامدار...، یکی تیغ زد شاه بر گردنش/ همه چاک شد جوش اندر تنش...، چو او کشته شد پشت خاور خدای/ شکسته شد و دیگر آمدش رای؛ تهی شد ز کینه سر کینه دار/ گریزان همی رفت سوی حصار...، همی تاخت اسب اندر این گفت و گوی/ یکایک به تنگی رسید اندر اوی (سلم)؛ یکی تیغ زد بر سر و گردنش/ به دُو نیمه شد خسروانی تنش...، همه لشکر سلم همچون رمه/ که پیرا گند روزگار رمه؛ برفتند بیدل گروها گروه/ پراکنده در دشت و در غار و کوه». (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۱۱۰-۱۰۴)

۵. تعادل ۲: سپاهیان سلم از منوچهر زینهار می خواهند و شاه به آنها زینهار می دهد. آنگاه غریو شادی از همگان بر می آید و منوچهر به سوی ایران رو می آورد. دیری نمی گذرد که فریدون تخت پادشاهی را به منوچهر می دهد و خود از جهان می رود؛ «سپاهی بدین رزمگاه آمدیم/ نه بر آرزو کینه خواه آمدیم؛ کنون سر به سر شاه را بنده ایم/ دل و جان به مهر وی آکنده ایم...، همه مهر جوید و افسون کنید/ ز تن آلت جنگ بیرون کنید...، سپهد منوچهر بنواختشان/ بر اندازه بر جایگه ساختشان...، سپه را ز دریا به هامون کشید/ ز چین دژ، سوی آفریدون کشید...، فریدونش فرمود تا بر نشست/ ببوسید و بپسود رویش به دست...، بفرمود پس تا منوچهر شاه/ نشست از بر تخت زر با کلاه...، کرانه گزید از بر تاج و گاه/ نهاده بر خود سران سه شاه؛ فریدون بشد، نام از او ماند باز/ بر آمد چنین روزگاری دراز». (همان، صص ۱۱۲-۱۱۰)

گزاره های روایی

گزارهٔ وصفی: سلم و تور حسود هستند و بر بهره و نصیب ایرج حسد می ورزند. همچنین شرارت آنها باعث می شود به فکر کشتن ایرج بیفتند.

گزاره فعلی: سلم و تور، ایرج را می کشند. از طرف دیگر منوچهر آنها را شکست می دهد و انتقام نیا را می گیرد.

اپیزودهای روایی

اپیزود وضعیت (۱): فریدون دادگر است و مردم غم و اندوهی ندارند. همه به آسایش و آرامش زندگی می کنند و وضعیت متعادل است. «زمانه بی اندوه گشت از بدی / گرفتند هر کس ره ایزدی». (فردوسی، ۱۳۹۰، ص ۶۹)

اپیزود وضعیت (۲): پس از لشکرکشی منوچهر و گرفتن انتقام نیا، وضعیت بار دیگر متعادل می شود. فریدون، منوچهر را بر تخت سلطنت می نشاند و خود رخت از جهان برمی بندد. «بفرمود پس تا منوچهر شاه / نشست از بر تخت زر با کلاه...، فریدون بشد، نام از او ماند باز / برآمد چنین روزگاری دراز». (همان، ص ۱۱۲)

اپیزودگذار: سلم و تور بر بهره ایرج حسد می ورزند و دشمنی را آغاز می کنند. آنها ایرج را که برای صلح جویی نزد شان می آید، می کشند و سر او را برای فریدون می فرستند و آنگاه به سرزمین های خود بازمی گردند. فریدون به سبب کشته شدن ایرج به مویه می پردازد و چون متوجه می شود که کنیزک ایرج از او باردار است به فکر انتقام می افتد و بدین گونه شادمان می شود. چون ماه آفرید دختری به دنیا می آورد او را پرورش می دهند و هنگامی که بزرگ می شود با پشنگ ازدواج می کند و پسری به دنیا می آورد که فریدون نام او را منوچهر می گذارد. فریدون هنرها را به او می آموزد. سپس سلم و تور پیکی را نزد فریدون می فرستند و از رفتار گذشته خود عذرخواهی می کنند و خواهان دیدار منوچهر می شوند اما فریدون پوزش آنها را نمی پذیرد و از آنها می خواهد که آماده پیکار شوند. سلم و تور به ایران لشکرکشی می کنند و منوچهر با آنها به پیکار می پردازد و با شکست دادن آنها انتقام نیا را می گیرد.

بنا بر نظریه تودوروف در این روایت پی رفت ها به صورت زنجیره سازی در پی هم قرار گرفته است. یعنی دو سلسله داستان پشت سر هم آمده اند و در درون یکدیگر و به صورت متداخل روایت نشده اند.

کلود برمون (Claud Bremond)

کلود برمون زبان‌شناس و روایت‌شناس ساختارگرای فرانسوی، صاحب دو مقاله «پیام داستانی» و «منطق ممکن‌های داستانی» و نیز کتاب «منطق قصه» از دیگر پژوهشگران ساختارگرایی است که در پی یافتن منطق جهانی برای داستان، به الگوهای فراگیر و ثابتی در این زمینه دست یافت. (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۶۷) او در نخستین جستارهایش پیرامون کارکردهایی که پراپ از حکایات پریان استخراج کرده بود (سی و یک نقش ویژه و هفت حوزه عملیاتی برای نقش‌های قصه) متذکر شد که برخی از کارکردها با یکدیگر ارتباط منطقی دارند و از نظر معنایی بر یکدیگر دلالت می‌کنند. بنابراین تلاش کرد ماهیت این پیوندها را میان عناصر اولیه داستان بیابد. برمون با حذف کارکردهای میانجی که نظم ساختاری محور اصلی را بر هم زده بودند، به ساختاری مبتنی بر ارتباط معنادار گزاره‌های کارکرد دست یافت و با نمایش شکل‌واره این گزاره‌ها توانست رابطه زیر مجموعه‌های منطقی را در کل یک روایت روشن کند. بدین ترتیب بر اساس گفته خودش، او از یکی از بدترین گرفتاری‌های فرمالیسم که عدم قابلیت نوع-شناسی و تمایزگذاری بین فرم‌ها بود، رها شد. (اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸)

برمون پیشنهاد کرد به جای آن‌که کارکرد در معنای مورد نظر پراپی را به عنوان کوچک‌ترین واحد روایت در نظر بگیریم، توالی منطقی چند کارکرد را به عنوان واحد اساسی مد نظر قرار دهیم. او این توالی منطقی چند کارکرد را «پی‌رفت» (sequence) نامید. برمون هر پی‌رفت را ناشی از حرکت از موقعیت تعادل به سمت عدم تعادل و بازگشت مجدد به سوی تعادل می‌داند. (همان، صص ۱۴۱-۱۳۸)

بنابر دیدگاه او هر پی‌رفت بر سه پایه استوار است:

۱. وضعیتی که امکان دگرگونی را در خود دارد،
۲. حادثه یا دگرگونی رخ می‌دهد،
۳. وضعیتی که محصول تحقق یا عدم تحقق آن امکان دارد، پدید می‌آید.

در طرح هر داستان، پی‌رفت‌ها و به عبارت دیگر روایت‌های فرعی وجود دارند. هر پی‌رفت، داستان کوچکی است و هر داستان پی‌رفت کلّی یا اصلی است. (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶؛ اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۸۵)

بر اساس این نظریه، هر داستان و نیز هر پی‌رفت با وضعیّت پایدار و متعادل آغاز می‌شود، اما این وضعیّت آغازین که در خود امکان دگرگونی و تحوّل را دارد، ناگهان با بروز حادثه‌ای همه چیز را دگرگون می‌کند. پس از گذر از این رویداد، وضعیّتی جدید که محصول آن حادثه است به وجود می‌آید و دوباره حالت پایدار و متعادل شکل می‌گیرد. این تغییر حالت درست مطابق با تعریفی است که تزوتان تودوروف در مورد پی‌رفت ذکر کرده است.

همچنین برمون معتقد است توالی قصّه سه نوع است:

۱- توالی زنجیره‌ای ۲- توالی انضمامی ۳- توالی پیوندی.

۱- توالی زنجیره‌ای: توالی میثاق یا آزمون است که قهرمان برای انجام میثاق خود دست به کنش‌هایی می‌زند که هر یک از این کنش‌ها با واکنش‌هایی روبه روست و این کنش‌ها و واکنش‌ها زنجیره‌وار ادامه می‌یابند تا قهرمان میثاقش را انجام دهد (یا شکست بخورد). (اخوّت، ۱۳۷۱، صص ۷۰-۶۶)

۲- توالی انضمامی (یا محاطی): «اگر تبلور یک توالی نیازمند کمک و حضور توالی‌های دیگر باشد به آن انضمام می‌گویند». (همان، ص ۶۹) قهرمان برای به انجام رساندن هدف خود نیاز به کمک نیروهای یاری‌دهنده دارد و در هر مرحله از مأموریت خود باید از این نیروها یاری بگیرد.

۳- توالی پیوندی: اگر به توالی انضمامی دیدگاه رقیب را اضافه کنیم، توالی پیوندی به دست می‌آید. این توالی کنش قهرمان را در پیوند با قهرمان دیگر ارزیابی می‌کند. از دید قهرمان بهبود وضعیّت تلقی می‌شود و از نظر نیروی خبیث، بدتر شدن وضعیّت یا انحطاط است. (اخوّت، ۱۳۷۱، ص ۶۹)

تحلیل ساختاری داستان فریدون بر اساس نظریه کلودبرمون

این داستان بر طبق الگوی کلود برمون از دو پی‌رفت تشکیل شده است:

پی‌رفت اول

پایه ۱) وضعیتی که امکان دگرگونی را در خود دارد: در زمان پادشاهی فریدون امنیت در سراسر کشور وجود دارد و وضعیت متعادل است.

پایه ۲) حادثه یا دگرگونی: فریدون ممالک خود را به سه قسمت می‌کند و به سه فرزند خود می‌دهد. سلم از این تقسیم‌بندی اظهار ناخشنودی می‌کند و نامه‌ای به تور می‌نویسد و از بی‌عدالتی پدر می‌نالند. تور نیز با او هم‌داستان می‌شود و پیکی نزد پدر می‌فرستند که اگر عدل را رعایت نکند دمار از ایران بر می‌آوردند. فریدون از ایرج می‌خواهد که آماده نبرد با آنان شود؛ اما ایرج زدودن کینه از دل آنان را به جنگ بر می‌گزیند. پس از آنکه ایرج نزد آنان می‌رود، گفت و گو و پرسش و پاسخی میان آنان به وجود می‌آید. تور از سخنان او خشمگین می‌شود کرسی‌ای را بر سر او می‌زند. سپس خنجر می‌کشد و پهلوی ایرج را می‌برد. آنگاه سر او را می‌برد و برای پدر می‌فرستد.

پایه ۳) وضعیتی که محصول تحقق دگرگونی آن است: تور و سلم به کشورهایشان می‌روند. فریدون و سپاهیان به سوگ ایرج می‌نشینند.

پی‌رفت دوم

پایه ۱) وضعیتی که امکان دگرگونی را در خود دارد: ایرانیان در سوگ ایرج به سر می‌برند.

پایه ۲) حادثه یا دگرگونی: فریدون متوجه می‌شود که یکی از کنیزان ایرج به نام ماه آفرید از او باردار است. بنابراین مقداری دلش آرام می‌شود به این امید که چون فرزندی از او متولد شود انتقام پدر را خواهد گرفت. وقتی زمان زادن کودک فرا می‌رسد، دختری به دنیا می‌آید. او را با ناز می‌پرورند و چون بزرگ می‌شود، فریدون او را به همسری پشنگ در می‌آورد. بیش از سالی نمی‌گذرد که آن دختر فرزندی به دنیا می‌آورد، فریدون نام او را منوچهر می‌گذارد. مدتی بعد سلم و تور از بالیدگی و توانایی

منوچهر و سپاهیان او آگاه می‌شوند. بیمناک، پیکی نزد فریدون می‌فرستد و عمل خود را ناشی از قضا و قدر می‌دانند و اینکه اهریمن آنها را گمراه کرده بود. فریدون عذر آنان را بیهوده می‌داند و به آنان می‌گوید که به‌زودی منوچهر کینه‌جویانه به مبارزه خواهد آمد. چون سلم و تور این‌گونه از فریدون پاسخ می‌شنوند آمادهٔ نبرد می‌شوند و به ایران لشکرکشی می‌کنند. سپاهیان در هم می‌آویزند و منوچهر چیرگی می‌یابد. آنگاه سلم و تور به فکر شبیخون می‌افتند و چون تور شبیخون می‌زند، منوچهر آگاه از قصد او سر از کمین بیرون می‌آورد. تور می‌گریزد و منوچهر در پی او می‌تازد و سرانجام سر او را می‌برد. سلم با شنیدن خبر مرگ تور بر آن می‌شود که به الان دژ پناه ببرد. قارن از اندیشهٔ او آگاه می‌شود و آنجا را ویران می‌کند. در همین زمان کاکوی نییرهٔ ضحاک با منوچهر به نبرد می‌پردازد و چون او کشته می‌شود، سلم می‌گریزد، منوچهر در پی او می‌رود و با تیغ سر و گردن او را می‌زند و تن او را به دو نیم می‌کند. بدین‌گونه سپاهیان سلم پراکنده می‌شوند و می‌گریزند.

پایهٔ (۳) وضعیتی که محصول تحقق دگرگونی آن است: سپاهیان پراکنده از منوچهر زینهار می‌جویند و آنگاه شرایط متعادل می‌شود. منوچهر رو به سوی ایران می‌نهد. «سپاهی بدین رزمگاه آمدیم/ نه بر آرزو، کینه خواه آمدیم؛ کنون سر به سر شاه را بنده ایم/ دل و جان به مهر وی آگنده ایم... سپهد منوچهر بنواختشان/ بر اندازه بر جایگه ساختشان» (فردوسی، ۱۳۹۰، صص ۱۱۲-۱۱۰)

در ابتدای روایت وضعیتی متعادل برقرار است و حسد ورزیدن سلم و تور، حادثهٔ محرک است؛ یعنی همان «علت اولیه و اصلی تمام حوادث بعدی» (مک کی، ۱۳۸۳، ص ۱۹) که روایت را از سکون به حرکت تغییر می‌دهد. این داستان پیرنگی ساده و پایانی از نوع بسته دارد (میر صادقی، ۱۳۸۵، صص ۸۰-۷۹)؛ زیرا در پایان، سرنوشت شخصیت اصلی داستان، فریدون مشخص می‌شود و بعد از سپردن حکومت به منوچهر می‌میرد.

توالی های داستان

توالی زنجیره‌ای: در این داستان، حسادت سلم و تور نسبت به ایرج و قصد آنها برای کشتن او، واکنش ایرج را در پی دارد که برای صلح جویی نزد آنها می‌رود اما بر سر این کار جان خود را از دست می‌دهد. از سوی دیگر کشته شدن ایرج عمل فریدون را در پی دارد. او منوچهر را آموزش می‌دهد و برای گرفتن انتقام ایرج روانه جنگ می‌کند. منوچهر هم لشکرکشی می‌کند و با شکست دادن سلم و تور خواست فریدون را تحقق می‌بخشد.

بر اساس توالی زنجیره‌ای، داستان از روابط علت و معلول تبعیت می‌کند. توالی انضمامی: در این توالی، نیروی یار دهنده منوچهر برای گرفتن انتقام نیا، قارن و سپاهیان هستند.

توالی پیوندی: در این داستان، تمام کنش‌های فریدون برای گرفتن انتقام ایرج است و این چیزی متضاد با خواست سلم و تور است. داستان نتیجه‌ای قطعی و حتمی دارد و این توالی در جهت بهبود وضعیت است.

جدول ۱. توالی پیوندی

قهرمانان	اعزام‌کننده	آدم شریر یا خبیث	شخصیت مورد نظر	نیروی یاری دهنده
ایرج	-----	سلم و تور	فریدون	غایب
منوچهر	فریدون	سلم و تور	ایرج	قارن، سپاهیان

آلژیر ژولین داس گریماس (A. j. Greimas)

آلژیر ژولین داس گریماس، نشانه‌شناس لیتوانیایی مقیم فرانسه از برجسته‌ترین نشانه‌شناسان عصر حاضر است. او روایت‌شناسی ساختارگرا است که در زمینه روایت‌شناسی برای ارائه الگوهای معین و ثابت به منظور بررسی انواع مختلف روایت تلاش‌های فراوانی انجام داده و روایت‌شناسی را بر اساس ریخت‌شناسی حکایت پراپ استوار نمود. (میر صادقی، ۱۳۸۵، ص ۶۳)

گریماس در این الگو به دسته‌بندی شخصیت پراپ نظر داشته و در آن تغییری اعمال نموده است. «او بر خلاف پراپ که دسته‌بندی هفت‌گانه‌اش از شخصیت‌های حکایتی عامیانه را خاص این حکایت‌ها می‌دید و آن را تعمیم نمی‌داد، معتقد است که می‌توان تعداد اندکی از الگوهای کنش‌های شخصیت را یافت و از این الگو منطق جهان داستان را آفرید» (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳)

بنابر عقیده وی عناصر روایت بر اساس مناسبات و تقابل‌هایی که با یکدیگر دارند به شش دسته زیر تقسیم می‌شوند:

(۱) فرستنده پیام / تقاضاکننده، (۲) گیرنده پیام، (۳) موضوع، (۴) یاری‌دهنده، (۵) مخالف، (۶) شناسنده / قهرمان.

فرستنده، کسی یا چیزی یا حسی است که موضوع شناسایی را به قهرمان انتقال می‌دهد. شناسنده، قهرمان (ضد قهرمان) متن روایت است و موضوع، هدفی که برای او تعریف می‌شود. گیرنده عموماً قهرمان است که موضوع و مقصودی را که هدف اوست، دریافت می‌کند و به دنبال آن می‌رود. یاری‌دهنده، نیرو یا نیروهایی است که به قهرمان کمک می‌کند به هدف خود برسد و در نهایت مخالف نیز، نیرو یا نیروهایی است که در راه رسیدن قهرمان به هدف مانع ایجاد می‌کند؛ به بیان دیگر «شخصیت اصلی در پی دستیابی به هدف خاصی است، با مقاومت حریف روبه‌رو می‌شود؛ یک قدرت راسخ (فرستنده) او را به مأموریت گسیل می‌دارد. این روال یک دریافت‌گر (گیرنده) هم دارد» (مکاریک، ۱۳۸۴، ص ۱۵۲) یاری‌دهنده و مخالف لزوماً نباید انسان باشند، بلکه یک تفکر، احساس، توانایی یا عدم توانایی می‌توانند به عنوان یاری‌دهنده و مخالف در روایت حضور یابند و به قهرمان کمک و یا در رسیدن او به هدف مانع ایجاد کنند. فرستنده نیز عموماً یک احساس یا ویژگی ذاتی است که به صورت فطری در همه انسان‌ها وجود دارد و سرچشمه بسیاری از تلاش‌ها برای رسیدن به اهداف گوناگون است. بنابر عقیده گریماس گاه هر شش عنصر در یک روایت دریافت می‌شود و گاه شماری از آنها حضور دارند.

او عناصر روایت را بر اساس نسبت‌هایی که هر یک از آنها به موضوعی خاص دارند در سه دسته کلی قرار داده است. این نسبت‌ها عبارتند از: (۱) نسبت خواست و اشتیاق، (۲) ارتباط شخصیت‌ها با یکدیگر، (۳) نسبت پیکار. (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳) همان‌طور که اشاره شد گریماس عنصر روایت را بر اساس روابط، مناسبات و تقابل‌های دوگانه‌ای که با یکدیگر دارند، پایه‌گذاری کرده است. این روابط متقابل بر سه نوع رابطه متناقض، متضاد و مخالف مشتمل است. در رابطه متناقض هر کدام از شخصیت‌ها و گاه مفاهیم، ناقض وجود یکدیگرند و به بیانی بهتر وجود یکی نقض کننده وجود دیگری است. رابطه متضاد، رابطه‌ای است که در آن وجود یک شخص یا یک مفهوم با عدم دیگری همراه است و آن دو نمی‌توانند با یکدیگر سازگار باشند. در رابطه مخالف نیز هر یک از اشخاصی که در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند، برای ایجاد مانع در راه رسیدن دیگری به هدف تلاش می‌کنند. (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۶۵)

بنابر عقیده گریماس در بیشتر داستان‌ها و روایت‌ها، تقابل‌ها از نوع تناقض و تضاد همچون مرگ و زندگی، دانایی و بی‌خردی و امثال اینها به چشم می‌خورد. بر این اساس متون روایی بدون داشتن چنین تقابل‌هایی هیچ لذت و هیجانی برای خوانندگان خود به همراه نخواهند داشت و هر اندازه تعداد این روابط متقابل در متون روایی بیشتر باشد، میزان واقع‌گرایی آنها افزایش می‌یابد؛ زیرا وجود این تقابل‌ها در متون روایی، تقلیدی از جهان واقعیت است. بنابراین می‌توان گفت که این امکان برای داستان وجود دارد که شیوه‌های گوناگون زندگی را با یکدیگر مقایسه و آنها را در هم ادغام کند. گریماس پی‌رفت‌های شکل‌دهنده روایت را در سه دسته کلی جای داده است که عبارتند از:

- « ۱) زنجیره اجرایی؛ زنجیره‌ای است که دلالت بر عمل یا انجام مأموریتی می‌کند.
- « ۲) میثاقی یا قراردادی؛ در این زنجیره وظیفه‌ای بر عهده متن روایی است (وضعیت داستان را به سوی هدف راهنمایی می‌کند).

۳) زنجیره انفصالی یا انتقالی؛ زنجیره‌ای است که بر تغییر وضعیت و یا حالتی دلالت می‌کند و در برگیرنده تغییر شکل‌های مختلف است (از مثبت به منفی و یا از منفی به مثبت)». (اخوت، ۱۳۷۱، ص ۶۶)

هم‌چنین گریماس برای نقش ویژه‌های متون روایی، سه نقش قائل است:
«۱) پیمانی؛ نقش متعهد پیمان و دیگری نقش منعقد کننده پیمان در یک نقش ویژه؛

۲) آزمون؛ نقش آزمون‌شونده و دیگری نقش آزمون‌گر در یک نقش ویژه؛
۳) داوری؛ نقش مورد داوری و دیگری که نقش داوری را بر عهده می‌گیرد».
(همان، ص ۶۶)

هر داستان از چند پی‌رفت و هر پی‌رفت از چندین پایه (یا زنجیره) تشکیل شده است. گریماس هر روایت را متشکل از گزاره‌های مختلفی می‌داند که مجموع آنها پی-رفتی را در داستان به وجود می‌آورد و او آنها را در سه دسته کلی جای می‌دهد:

- ۱) گزاره وصفی؛ شرایط و موقعیتی را شرح می‌دهد.
- ۲) گزاره وجهی؛ حالتی را نشان می‌دهد.
- ۳) گزاره متعدی؛ بر انجام کاری دلالت دارد» (اسکولز، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷).

تحلیل ساختاری داستان فریدون بر اساس نظریه آلژیر ژولین داس گریماس
بر اساس دیدگاه گریماس این داستان دارای دو موقعیت است:

موقعیت اول

شناسنده (ضد قهرمان): شناسندگان در این موقعیت سلم و تور هستند که برای رسیدن به هدف خود تلاش می‌کنند.

فرستنده: احساس حسادت نسبت به ایرج و جستن تخت پادشاهی ایران، مشوق سلم و تور است تا به سوی موضوع و هدف خود حرکت کنند.

یاری‌گر: سپاهیان توران، چین، روم و خاور.

موضوع شناسایی: کشتن ایرج.

گیرنده: سلم و تور.

مخالف: فریدون که نمی‌تواند مانع رسیدن سلم و تور به هدفشان شود.

این داستان در بردارنده دو نوع رابطه متقابل است که یکی از آنها مرگ و زندگی ایرج را نشان می‌دهد و از نوع رابطه متناقض است؛ یعنی وجود یکی نقض‌کننده دیگری است. با آمدن مرگ، زندگی به پایان می‌رسد. دیگر تقابل زندگی ایرج با زندگی سلم و تور است که از نوع رابطه تضاد است؛ زیرا این دو با هم ناسازگارند.

گزاره‌های روایی موقعیت اول

گزاره وصفی؛ در زمان پادشاهی فریدون امنیت و آرامش سراسر کشور را فرا می‌گیرد: «زمانه بی‌اندوه گشت از بدی / گرفتند هر کس ره ایزدی». (فردوسی، ۱۳۹۰، ص ۶۹)

گزاره وجهی؛ سلم و تور درصدد کشتن ایرج و دمار برآوردن از ایران بر می‌آیند: «فراز آورم لشکری گرز دار / از ایران و ایرج برآرم دمار». (همان، ص ۸۳)

گزاره متعدی؛ تور با خنجر زهر آلود پهلوی ایرج را می‌برد و سر او را می‌برد و نزد پدر می‌فرستد. «یکی خنجر از موزه بیرون کشید / سراپای او چادر خون کشید؛...، سر تاج ور ز آن تن پیلوار / به خنجر جدا کرد و برگشت کار». (همان، ص ۹۰)

زنجیره‌های روایی موقعیت اول

زنجیره اجرایی؛ در این زنجیره، سلم و تور بخوبی وظایف و مأموریت خود را انجام می‌دهند و به هدف خود می‌رسند. ایرج به دست تور کشته می‌شود.

زنجیره قراردادی؛ در این زنجیره پیمانی میان سلم و تور با خودشان بسته می‌شود که ایرج را بکشند.

زنجیره انفصالی؛ در این زنجیره سیر حرکت داستان از مثبت به منفی است و ایرج کشته می‌شود و وضعیت دگرگون می‌شود.

در این موقعیت نقش‌های متعهد پیمان، آزمون‌شونده و مورد داوری را فریدون و ایرج؛ و نقش‌های منعقدکننده پیمان، آزمون‌گر و داوری را سلم و تور بر عهده دارند.

موقعیت دوم

شناسنده (قهرمان): شناسنده در این موقعیت منوچهر است.

فرستنده: حس انتقام او را به سوی هدف می‌کشاند. «کنون چون ز ایرج
بپرداختند/ بخون منوچهر برساختند؛... درختی که از کین ایرج برست/ به خون، برگ و
بارش بخواهیم شست». (فردوسی، ۱۳۹۰، ص ۹۵)

یاری‌گر: فریدون، قارن، شاپور نستوه، شیدوش، شیروی، سرو (پادشاه یمن)، سام
و دیگر سرداران سپاه و سیصد هزار مرد سپاهی. «منوچهر با قارن رزم زن/ برون آمد از
بیشه ی نارون؛... چپ لشکرش را به گرشاسب داد/ ابر میمنه سام یل با قباد؛ رده
برکشیدند هر دو سپاه/ منوچهر با سرو در قلبگاه؛...». (همان، ص ۱۰۱)

موضوع شناسایی: کشتن سلم و تور و کین خواهی ایرج.

گیرنده: فریدون و منوچهر.

مخالف: در این موقعیت مخالفی برای منوچهر وجود ندارد که مانع رسیدن او به

هدف شود.

گزاره‌های روایی موقعیت دوم

گزاره وصفی؛ فریدون و سپاهیان به خاطر کشته شدن ایرج سوگوار هستند.

گزاره وجهی؛ فریدون درصدد گرفتن انتقام ایرج بر می‌آید و منوچهر را بدین کار
بر می‌انگیزد. «بفرمود پس تا منوچهر شاه/ ز پهلو به هامون گذارد سپاه». (فردوسی،
۱۳۹۰، ص ۹۶)

گزاره متعلقی؛ منوچهر با سلم و تور به نبرد می‌پردازد و هر دوی آنها را می‌کشد.
« سرش را همانگه ز تن باز کرد/ دد و دام را از تنش، ساز کرد(تور)؛...؛ یکایک به تنگی
رسید اندر اوی (سلم)؛ یکی تیغ زد بر سر و گردنش/ به دو نیمه شد خسروانی تنش». (همان، صص ۱۰۹-۵۹)

زنجیره‌های روایی موقعیت دوم

زنجیره اجرایی؛ در این زنجیره منوچهر وظایف خود را انجام می‌دهد و به هدف می‌رسد. سلم و تور توسط منوچهر کشته می‌شوند.

زنجیره قراردادی؛ در این زنجیره پیمانی میان منوچهر با خودش بسته می‌شود که انتقام ایرج را بگیرد.

زنجیره انفصالی؛ در این زنجیره سیر حرکت داستان از منفی به مثبت است.

روایت برای فریدون بخوبی تمام می‌شود. پس از کشته شدن ایرج، فریدون صبر پیشه می‌کند تا اینکه انتقام خون او را از سلم و تور می‌گیرد.

در این موقعیت نقش‌های متعهد پیمان، آزمون‌شونده و مورد داوری را سلم و تور؛ و نقش‌های منعقدکننده پیمان، آزمون‌گر و داوری را فریدون و منوچهر بر عهده دارند.

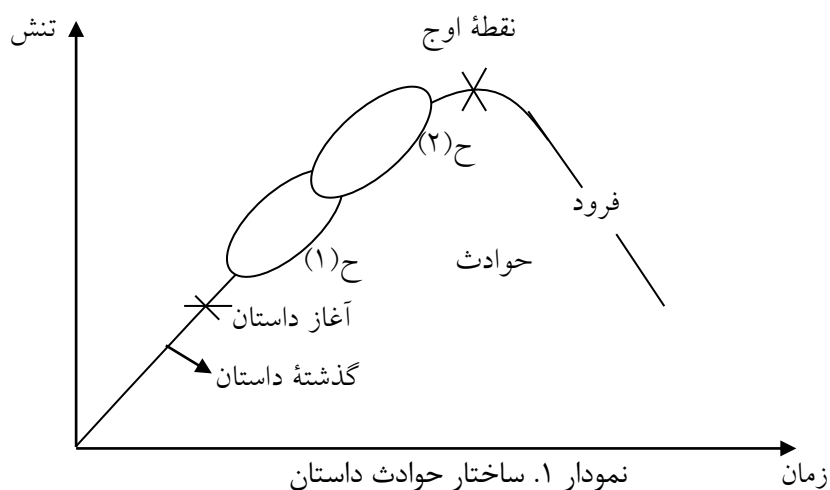
نتیجه‌گیری

ساختار داستان فریدون بر اساس زمان گاهنامه‌ای تنظیم شده است؛ یعنی حوادث داستان بر اساس زمان خطی داستانی، یکی پس از دیگری در امتداد زمان به وقوع می‌پیوندند. طرح داستان از دو سلسله یا پی‌رفت تشکیل شده که حوادث آن به شکل حلقه‌های زنجیر به دنبال هم آمده‌اند. بنابراین در طرح داستان چنین وضعیتی داریم: تعادل اولیه ← به هم خوردن تعادل و وضعیت ناپایدار ← تعادل مجدد (وضعیت پایدار تازه‌ای که شکل می‌گیرد).

اکثر داستان‌های شاهنامه و بخصوص داستان‌های کلاسیک دارای چنین ساختاری هستند. این داستان (و تمام داستان‌های شاهنامه و کلاسیک) پی‌رنگی بسته دارند و از روابط علت و معلولی تبعیت می‌کنند که منطقی است. حوادث یکی پس از دیگری به وجود می‌آیند و به نتیجه‌ای قطعی و حتمی می‌رسند. پس این داستان توالی زنجیره‌ای

دارد. کنش ها و واکنش های شخصیت ها به صورت زنجیروار ادامه می یابند تا قهرمان میثاقش را به انجام رساند.

در آغاز، تعادل وجود دارد اما با کنش و واکنش شخصیت ها به هم می خورد. در این قسمت از روایت، شخصیت های محوری روایت آزمون می شوند و پس از پشت سر گذاشتن حوادث، و با اقدام شخصیت اصلی (فریدون) این تعادل دوباره برقرار می شود که این حالت در این داستان، دوبار اتفاق می افتد و روایت به پایان می رسد. در وضعیت متعادل (پایان روایت)، موقعیت و سرنوشت شخصیت مشخص می شود و به هدفش دست می یابد و پیروز می گردد. به طور کلی می توان طرح این داستان را به صورت زیر نمایش داد.



گذشته داستان: آسودگی شاه و مردم.

آغاز داستان: حسد ورزیدن سلم و تور.

حادثه (۱): کشته شدن ایرج به دست سلم و تور.

حادثه (۲): لشکرکشی منوچهر و نبرد با سلم و تور.

نقطه اوج: شکست خوردن آنان.

فروود: وضعیت متعادل.

این داستان دارای پیرنگی ساده است و در عین حال از حوادث ساده برخوردار است که تأثیر عمیقی بر خواننده می‌گذارد و باعث هم‌ذات‌پنداری با شخصیت فریدون می‌شود. البته باید این نکته را متذکر شد که وضعیت متعادلی که پس از سلسله حوادث داستان به وجود می‌آید، مانند تعادل آغازین داستان نیست و در وضعیت جدید (تعادل جدید) و کلی زندگی شخصیت‌های داستان، دگرگونی‌هایی به وجود آمده است. با بررسی و تحلیل نظریات روایت‌شناسان و ساختارگرایانی چون تودوروف، برمون و گریماس می‌توان بیان کرد که ساختار روایی داستان فریدون با نظریات آنان منطبق است و بیانگر آن‌که ساختارگرایان موفق شده‌اند به طور نسبی، به الگوهای ثابتی در سطح جهانی برای روایت دست یابند.

یادداشت‌ها

- ۱- اصطلاح (Sequence) را عباس مخبر «سلسله» و بابک احمدی «پی‌رفت» ترجمه کرده‌اند. پی‌رفت‌ها روایت‌های فرعی داستان هستند. هر پی‌رفت، داستان کوچکی است و هر داستان پی‌رفت کلی یا اصلی است. (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶)
- ۲- روایت معادل واژه Narrate انگلیسی است، ریشه آن Narre یا Narrara لاتین و Gnarus یونانی به معنی دانش و شناخت است که خود آن از واژه Gna هند و اروپایی است. از این رو روایت به معنی یافتن دانش است. (احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶)
- ۳- تعریف اپیزود: «داستان یا رویدادی مستقل که در متن داستان می‌آید و در واقع در خدمت رساندن مفهوم پیرنگ داستان و گاه تنوع بخشی به آن است. اپیزود می‌تواند به تنهایی داستان کاملی باشد. چنان‌که می‌توان آن را بی آنکه در کل داستان خللی وارد آید، حذف کرد. اپیزود صفات و خصوصیات شخصیت‌های داستان را به بهترین وجه و کاملاً غیر مستقیم به خواننده می‌نمایاند.» (انوشه، ۱۳۷۶، ص ۴۲)

منابع و مأخذ

۱. احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، ساختار و تأویل متن، چاپ هشتم، تهران، نشر مرکز.

۲. اخوّت، احمد، (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، نشر فردا.
۳. اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر آگه.
۴. انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
۵. بالایی، کریستف و میشل کویی پرس، (۱۳۷۸)، سرچشمه‌های داستان کوتاه، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران، انتشارات پایروس.
۶. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر مرکز.
۷. تودوروف، تزوتان، (۱۳۸۲)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، نشر آگه.
۸. تاپیس، لیس، (۱۳۸۷). نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی، تهران، انتشارات نگاه امروز.
۹. داد، سیما، (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ دوم، تهران، نشر مروارید.
۱۰. سلدن، رامن، (۱۳۷۲)، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۱. سید حسینی، رضا، (۱۳۸۴)، مکتب‌های ادبی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات نگاه.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۰)، شاهنامه، به تصحیح و توضیح دکتر میر جلال الدین کزازی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت.
۱۳. فورستر، ادوارد مورگان، (۱۳۸۴)، جنبه‌های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات نگاه.
۱۴. مستور، مصطفی، (۱۳۸۷)، مبانی داستان کوتاه، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.

۱۵. مکاریک، ایرناریم، (۱۳۸۴)، دانش نامه نظریه ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران، نشر آگه.
۱۶. مک کی، رابرت، (۱۳۸۳)، داستان، ترجمه محمد گذر آبادی، تهران، انتشارات هرمس.
۱۷. موسوی، سید کاظم، (۱۳۸۷)، آیین جنگ در شاهنامه فردوسی، شهرکرد، انتشارات دانشگاه شهرکرد.
۱۸. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۶)، ادبیات داستانی، چاپ چهارم، تهران، نشر سخن.
۱۹. _____، (۱۳۸۵)، عناصر داستان، چاپ چهارم، تهران، نشر سخن.
۲۰. یغمایی، اقبال، (۱۳۸۴)، زگفتار دهقان، تلخیص شاهنامه به نشر، تهران، انتشارات توس.